

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

در جلسه گذشته به ارزیابی دو اشکال مهم آیت‌الله خوئی بر «فرض دوم» نظریه آخوند خراسانی درباره واجب تخییری پرداختیم. در فرض دوم، آخوند بر آن است که هر یک از اطراف واجب تخییری غرض مستقل لزومی دارد و این اغراض با یکدیگر متضادند، هرچند مکلف قدرت بر جمع فعلین دارد. اشکال دوم محقق خوئی ناظر به همین نکته است: جمع «تضاد» غرضین» با «قدرت بر جمع فعلین» نامعقول است، زیرا اگر فعلین قابل جمع‌اند، مقتضای آن تحقق هر دو ملاک است؛ و اگر دو غرض ذاتاً اجتماع‌ناپذیرند، این امتناع باید در ظرف فعل نیز منعکس باشد. بر این اساس، اطلاق تقریر آخوند—بدون توضیح قیود اثر—قابل پذیرش نیست. با این حال، اگر عبارت کفایه بر «عدم بدلیت اغراض» حمل شود نه «تضاد ماهوی»، اشکال تا حدّ زیادی برطرف می‌شود؛ اما بنابر فهم مشهور از تضاد، جمع دو حیثیت مذکور ممتنع است. اشکال سوم محقق خوئی به فرض دوم، به مسئله تعدد عقاب در فرض ترک جمیع اطراف مربوط می‌شود. بنابر تقریر آخوند، هر طرف غرض مستقل لزومی دارد و ترک هر طرف تنها با اتیان عدل دیگر مجاز است؛ اما آیت الله خوئی با سه مقدمه استدلال می‌کند که در فرض ترک هر دو، دو تفویت ملاک لزومی رخ داده و باید دو عقاب ثابت باشد؛ در حالی که هیچ‌کس در واجب تخییری به تعدد عقاب ملتزم نیست. پاسخ به این اشکال بر دو مبنا استوار است: نخست، معیار استحقاق عقاب مخالفت خطاب منجز است، نه صرف تفویت ملاک؛ بنابراین مقدمه دوم آقای خوئی فاقد مبنای اصولی معتبر است. دوم، در تحلیل آخوند، وجوب تخییری «خطاب واحد بدلی» است و ترک جمیع تنها نقض همین خطاب واحد است، نه دو خطاب مستقل؛ لذا تعدد عقاب لازم نمی‌آید. افزون بر این، قیاس مورد با ترتّب ناتمام است؛ زیرا در ترتّب دو خطاب منجز مفروض است، در حالی که در تخییر چنین نیست. حتی اگر مبنای محقق خوئی پذیرفته شود، با فرض تضاد آثار، ترک جمیع لزوماً به دو تفویت مؤاخذه‌پذیر نمی‌انجامد. نتیجه آن که اشکال سوم آقای خوئی در چارچوب نظریه آخوند تمام نیست.

اشکال چهارم محقق خوئی بر محور دوم کفایه؛ تفکیک تضاد ترتبی/مطلق و لوازم آن

در بخش دوم کلام محقق خراسانی، فرض آن است که هر یک از اطراف واجب تخییری دارای غرض مستقل لزومی است و میان این اغراض «تضاد» برقرار است. آقای خوئی با تفکیک دو صورت برای این تضاد، نتیجه می‌گیرد که یا باید به «وجوب جمعی» ملتزم شد، یا تخییر به «تخییر عقلی تراحمی» باز می‌گردد و صورت تخییر مولوی محض تثبیت نمی‌شود.

صورت اول: تضاد ترتبی (لا مطلقاً)

اگر اجتماع دو غرض در زمان واحد ممکن باشد و تضاد تنها در فرض ترتّب (تقدّم/تأخّر) جریان یابد، بنابر قاعده باید شارع به «جمع دو فعل در زمان واحد» امر کند تا تفویت ملاک لزومی پیش نیاید. التزام به تخییر در این فرض قبیح و خلاف ظاهر ادله تخییر است؛ زیرا «إذا كان الاجتماع الزماني ممكناً، لا بدّ من إيجاب الجمع حفظاً للملاك».

صورت دوم: تضاد مطلق

اگر اجتماع دو غرض در زمان واحد اصلاً ممکن نباشد، لازمه‌اش آن است که اگر مکلف هر دو فعل را در یک زمان اتیان کند،

هیچ‌یک بر صفتِ مطلوب واقع نشود؛ زیرا «وقوعِ أحدهما دون الآخر ترجیح بلا مرجح و وقوعُ كليهما محالٌ لوجودِ المضادة»؛ حال آن‌که به بدهتِ عرفی، اگر مکلف هر دو طرفِ واجبِ تخییری را دفعهً اتیان کند، لااقل یکی از آن دو بر صفتِ مطلوب واقع و امتثال محقق می‌شود. پس یا باید به «وجوبِ جمعی» تن داد (که خلاف ظاهر «أو» است)، یا تحلیلِ تضادّ مطلق به بن‌بست می‌رسد.

نتیجه بر مبنای سید خوئی: در فرضِ تضادّ ترتبی، مقتضای حکمتِ مولوی «ایجابِ جمع» است؛ جعلِ تخییر در این فرض مستلزم تفویتِ ملاکِ لزومی از سوی شارع است. در فرضِ تضادّ مطلق، بحث به «تراحم» و «تخییرِ عقلی» بازمی‌گردد و تخییرِ مولوی—به‌نحوِ مرادِ آخوند—اثبات نمی‌شود. ایشان می‌فرماید:

ان الغرضين المزبورين لا يخلوان من ان يمكن اجتماعهما في زمان واحد بان تكون المضادة بين وجود أحدهما مترتباً على وجود الآخر لا مطلقاً و ان لا يمكن اجتماعهما فيه أصلاً، فعلى الأول لا بد من الالتزام بإيجاب الشارع الجمع بين الفعلين أو الأفعال في زمان واحد فيما إذا تمكن المكلف منه. و إلا لفوت عليه الملاك الملزم، و هو قبيح منه. و من الواضح ان هذا خلاف مفروض الكلام في المسألة، و مخالف لظواهر الأدلة، فلا يمكن الالتزام به أصلاً، و على الثاني فلازمه هو ان المكلف إذا أتى بهما معا في الخارج و في زمان واحد ان لا يقع شيء منهما على صفة المطلوبة. إذا وقوع أحدهما على هذه الصفة دون الآخر ترجيح من دون مرجح، و وقوع كليهما على تلك الصفة لا يمكن لوجود المضادة بينهما، مع انه من الواضح البديهي ان المكلف إذ أتى بهما في زمان واحد يقع أحدهما على صفة المطلوبة، ضرورة انه إذا جمع بين طرفي الواجب التخييري أو أطرافه و أتى بها دفعة واحدة امتثل الواجب و حصل الغرض منه لا محالة، و هذا ظاهر. فالنتيجة قد أصبحت لحد الآن ان ما ذكره من الوجوه لتصوير الواجب التخييري لا يرجع شيء منها إلى معنى صحيح.[1]

بررسی اشکال چهارم سید خوئی بر محور دوم کفایه و قرائت روا از عبارت آخوند

در بخش دوم از نظریه آخوند خراسانی در واجب تخییری، مفروض آن است که هر یک از اطراف، غرضِ مستقلِ لزومی دارد و میان این اغراض «تضادّ» برقرار است. آیت‌الله خوئی اشکال چهارمی را تقریر می‌کند که بر تفکیک دو صورت از «تضادّ اغراض» مبتنی است و نشان می‌دهد بر هر دو صورت، نتیجه مطلوبِ آخوند (تخییرِ شرعی به‌مثابه سخی از وجوبِ بدلی) استقرار نمی‌یابد. به بیان ایشان، اگر تضادّ «ترتیبی» باشد، یعنی اجتماعِ دو غرض در زمان واحد ممکن باشد و صرفاً در فرض تقدّم و تأخّر، تحققِ لاحقِ ممتنع گردد، مقتضای حکمتِ مولوی وجوبِ جمع در زمان واحد است تا تفویتِ ملاکِ لزومی رخ ندهد. ترکِ ایجابِ جمع در چنین موردی قبیح و خلافِ ظاهر ادله تخییر است؛ پس جعلِ تخییر در این فرض وجهی ندارد. و اگر تضادّ «مطلق» باشد، یعنی اجتماعِ دو غرض در زمان واحد اصلاً ممکن نباشد، لازمه‌اش آن خواهد بود که اگر مکلف هر دو فعل را در آن واحد انجام دهد، هیچ‌یک بر صفتِ مطلوب واقع نشود؛ زیرا وقوعِ یکی دون الآخر ترجیح بلا مرجح است و وقوع هر دو محال. حال آن‌که به بدهتِ عرفی و فقهی، اگر مکلف اطرافِ واجبِ تخییری را دفعهً اتیان کند، لااقل یکی از آن‌ها علی صفة المطلوبة واقع می‌شود و امتثال حاصل است. نتیجه اشکال آن است که اگر «تضادّ اغراض» در عبارت آخوند مفروض گرفته شود، یا باید به «وجوبِ جمعی» ملتزم شد—که خلافِ ظهورِ «أو» در ادله تخییر است—یا به لازمِ باطلِ سقوطِ هر دو اثر؛ و هر دو مردود است.

بر این اساس، قرائتی که با سیاقِ کفایه سازگارتر می‌نماید، حملِ عبارتِ «لا یکاد يحصل الغرض في الآخر بإتیانه» بر «نفی بدلیتِ اغراض» است نه بر «تضادّ» به‌معنای محال‌بودنِ اجتماعِ اثرین. بنابر این خوانش، هر غرض قائم به فعلِ خاصّ خویش است و با فعلِ دیگر تحصیل نمی‌شود؛ اما جمعِ فعلین فی‌نفسه ممکن و عرفاً معقول است، و در ظرفِ اجتماع—مگر با قیدِ واقعی دیگری در موضوع اثر—هر غرض با فعلِ خودش محقق می‌شود. ساختار الزام نیز «سخی از وجوبِ بدلی» است: الزامِ واحدی که بر مجموعه بدائل وارد می‌شود و با اتیانِ یکی سقوط می‌کند؛ نه ارجاع به جامعِ ماهوی، و نه انحلال به چند وجوبِ تعیننی مستقل.

نکته‌ای درباره نسبت محاضرات با نه‌ایه الدراية اینکه ریشه‌های این خط اعتراض از جانب محقق خوئی در کلام محقق اصفهانی نیز دیده می‌شود؛ ایشان صورت‌های متعددی برای نسبت ملاک‌ها در اطراف ترسیم کرده و محل جریان هر یک را تحدید کرده است. سید خوئی در محاضرات به برخی تقریرات آن تکیه کرده و اشکال را پی می‌گیرد. بنابراین، اگر عبارت آخوند بر «تضاد» حمل شود، اشکال محقق خوئی قوت می‌یابد؛ اما اگر بر «عدم بدلیت اغراض» حمل گردد، اشکال موضوعاً مرتفع می‌شود. جمع‌بندی آن‌که بر خوانش مشهور از کفایه (تضاد اغراض)، اشکال چهارم محقق خوئی تام است و یا به وجوب جمعی می‌انجامد یا به لازمه باطل سقوط هر دو اثر. بر خوانش ادقّ (نفی بدلیت)، اشکال بر نمی‌خیزد؛ دو غرض قائم به دو فعل مستقل‌اند ولی بدل یکدیگر نیستند؛ جمع فعلین ممکن، تحقق آثار منوط به قیود واقعی موضوع، و تخییر سنخ الزام بدلی شرعی با سه اثر معروف باقی می‌ماند. [2]

راه حل پیشنهادی محقق خوئی: متعلق وجوب، «أحدهما لا بعینه» و جامع انتزاعی

سید خوئی پس از ابطال وجوه مطرح، راه صواب را در حفظ ظاهر ادله می‌داند: «الواجب أحد الفعلین أو الأفعال لا بعینه، وتطبیقه علی کلّ منها بید المکلف»؛ با این تفاوت که در واجبات تعینی، متعلق وجوب «طبیعت متأصله/جامع حقیقی» است، و در واجبات تخییری، متعلق «طبیعت منتزعه/جامع عنوانی» است. [3] ایشان اشکال ناتمام دانستن «جامع انتزاعی» را چنین دفع می‌کند: «لا مانع من تعلّق الأمر بالجامع الانتزاعی»؛ چنان‌که صفات حقیقی مانند علم و اراده به آن تعلّق می‌گیرد، حکم اعتباری شرعی به طریق اولی قابل تعلّق است. مثال‌های فقهی مانند «اعتبار ملکیه أحد المالین» در بیع، یا قول بائع: «بعت أحدهما»، یا در وصیت، نشان می‌دهد «أحدهما» — با آن‌که واقع موضوعی مستقلاً جز انتزاع ندارد — قابل اعتبار و اثر است.

ایشان می‌فرماید: «نحن لا نعلم سنخ المصلحة/المفسدة»؛ پس نفی تعلّق تکلیف به جامع انتزاعی با ادعای فقدان مصلحت در مفهوم انتزاعی، خلط مقام است. معیار آن است که «الإتیان بمتعلّق الوجوب فی الخارج محصلٌ للمصلحة الداعية إلی إيجابه»، و پس از آن مجالی برای آن مصلحت باقی نمی‌ماند. بنابراین، حفظ ظاهر «أو» به نحو «أحدهما لا بعینه» و تعلّق تکلیف به «جامع عنوانی» بی‌محذور است. [4] بنابراین، تقریر محقق خوئی بر حفظ ظاهر «أو» و تعلّق امر به «جامع انتزاعی أحدهما» استوار است و با نمونه‌های اعتباری فقهی تقویت می‌شود.

نقدی بر فرض دوم آخوند؛ «سنخ من الوجوب» میان عرف و صناع

در بخش دوم از نظریه آخوند خراسانی در واجب تخییری، ایشان با طرح «سنخ من الوجوب»، سه اثر شناخته‌شده را نشانه این سنخ می‌گیرد: 1- عدم جواز ترک هر طرف إلاّ علی الآخر، 2- ترتّب ثواب بر فعل الواحد، و 3- عقاب واحد بر ترک المجموع. به نظر ما این بیان، در مقام حلّ حقیقت الزام، مصادره به مطلوب است؛ زیرا به جای تبیین ماهیت الزام، صرفاً لوازم آن را برمی‌شمرد. نیز قرائت «برزخ بین الوجوب والاستحباب» — که در منتقى طرح و سپس مردود شده — نه قرینه‌ای در کلام آخوند دارد و نه معقول است؛ در منطق الزام، یا ترک جایز است (استحباب) یا لا يجوز الترك (وجوب)، و مرتبه مستقلاً میان این دو اثبات‌پذیر نیست.

دو اشکال مرحوم روحانی بر فرض دوم کفایه

صاحب منتقى یادآور می‌شود: اولاً، وجدان عرفی در واجبات تخییری یک تکلیف می‌فهمد نه چند تکلیف. حال آن‌که تقریر آخوند — با فرض تعدد اغراض و کثرت وجوبات — ناگزیر به «وجوبات متعدد و واجبات متعدد» منتهی می‌شود و با ذوق عرفی تخییر سازگار نیست. ثانیاً، بر فرض تعدد وجوب، اگر مکلف یکی از دو طرف را اتیان کند، یا وجوب طرف دیگر ساقط نمی‌شود که نتیجه‌اش وجوب جمعی و نقض تخییر است؛ یا سقوط می‌کند که لازمه‌اش تقييد وجوب هر طرف به «ترک بدل» و بازگشت به «واجب تعینی مشروط» خواهد بود؛ و این با تصریح آخوند بر عدم ارجاع تخییر به وجوب مشروط ناسازگار است. بدین‌سان، ساختار «تعدد وجوب» بدون التزام به یکی از دو شاخه سقوط/تقييد، معلق می‌ماند.

تحلیل صناعی دوراهی سقوط/تقييد

اگر الف و ب دو الزام تعیینی مستقل باشند، اتیان الف یا موجب سقوط وجوب ب می‌شود یا خیر. عدم سقوط، مستلزم وجوب جمع و نفی تخییر است. سقوط، مستلزم آن است که وجوب ب مشروط به ترک الف باشد و بالعکس؛ یعنی همان «تعیینی مشروط». و چون آخوند هیچ‌یک را نمی‌پذیرد، «سنخ من الوجوب» جز تعریف به لوازم، تبیین ماهیت جعل نمی‌کند.

راه‌های محتمل اصلاح

وجه قابل‌دفاع آن است که «وجوب واحد بدلی» در ساحت جعل اخذ شود؛ یعنی الزام واحد بر عنوان «أحدها» (جامع انتزاعی)، نه جمع چند وجوب تعیینی. در این صورت، تکلیف واحد است، امتثال واحد است، و سقوط الزام با اتیان یکی محقق می‌شود؛ نه وجوبات متعدد و نه لوازم سقوط/تقیید. راه دوم، پذیرش «تعیینی مشروط» است، اما این تقریر—چنان‌که در کلمات محقق نائینی و دیگران نقد شده—با تهافت جعل وجوب تعیینی و ترخیص ترک روبه‌رو می‌گردد. راه سوم، تحدید مؤاخذه است: حتی اگر در سطح خطابات، کثرتی تصویر شود، موضوع عقاب به «ترك المجموع» مقید گردد تا وحدت عقاب محفوظ بماند؛ که طبعاً نیازمند قرینه اثباتی است. مرحوم روحانی می‌فرماید:

... هذا الاختيار وإن كنا قد قرّبناه وقوّيناه سابقاً... لكن الذي يبدو لنا فعلاً أنه لا يخلو من مناقشة وذلك لوجهين: الأول: أنه يتنافى مع ما يراه الوجدان في الواجبات التخييرية العرفية من ثبوت وجوب واحد لا وجوبين. الثاني: أنه لو فرض تعدد الوجوب... فما هو الوجه في سقوطه عن أحدهما عند الإتيان بالآخر؟... فإن التزم بعدم سقوطه كان ذلك منافياً لما هو الثابت... وإن التزم بسقوطه كان ذلك التزاماً بتقييد وجوب أحدهما بترك الآخر... فما ذكره صاحب الكفاية لا تمكننا المساعدة عليه... ثم إن ما ذكره في صورة وحدة الغرض... لا يخلو من خدشة... لأن هذه القاعدة تنطبق على الواحد الشخصي... بل الوجدان على خلافه... كالحرارة الصادرة عن الشمس والكهرباء والحركة... وبالجمله: فكلام صاحب الكفاية بجهتيه لا يخلو عن مناقشة فتدبر. [5]

نتیجه: در فرض دوم کفایه، «سنخ من الوجوب» — به نحوی که صرفاً از آثار شناخته شود — از حیث تبیین حقیقت جعل قاصر می‌نماید؛ نه «برزخ» قابل التزام است و نه «تعدد وجوب» بدون پذیرش یکی از دو لوازم سقوط/تقیید پایدار می‌ماند. اگر بنا بر حفظ تخییر شرعی است، یا باید به «وجوب واحد بدلی» رجوع کرد، یا به صراحت به صورت سقوط/تقیید ملتزم شد و لوازم آن را پذیرفت؛ وگرنه «سنخ من الوجوب» از حد تعریف به لوازم فراتر نمی‌رود و ماهیت الزام را روشن نمی‌کند.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

- [1] - ابوالقاسم خویی، محاضرات فی أصول الفقه، با محمد اسحاق فیاض (قم: دارالهادی، 1417)، ج 4، 39.
- [2] - حق هم همین است که حمل عبارت کفایه که می‌فرماید: «لا یکاد يحصل الغرض في الآخر بإتيانه» بر «تضاد بالذات» میان اغراض محل مناقشه است؛ اقرب به سیاق، «نفی بدلیت اغراض» است، به این معنا که غرض هر فعل با فعل دیگری حاصل نمی‌شود، نه این‌که اجتماع دو اثر ذاتاً ممتنع باشد.
- [3] - همان، 40.
- [4] - همان، 41.
- [5] - محمد الروحانی، منتقى الأصول (قم: دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی، 1413)، ج 2، 484.

منابع

- الروحانی، محمد. منتقى الأصول. ۷ ج. قم: دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی، 1413.
- خویی، ابوالقاسم. محاضرات فی أصول الفقه. با محمد اسحاق فیاض. ۵ ج. قم: دارالهادی، 1417.